

علم زبان؛ سال ۶، شماره ۱۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

## یکسویگی استعاره‌های مفهومی؛ تحلیلی انتقادی بر مبنای زبان فارسی

راحله گندمکار\*

استادیار زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۲۷)

### چکیده

نظریه استعاره مفهومی که نخستین بار در سال ۱۹۸۰ میلادی از سوی لیکاف و جانسون مطرح شد، یکی از مبانی نظری اولیه در معنی‌شناسی شناختی به حساب می‌آید. بر اساس این نظریه، استعاره صرفاً ابزاری بلاغی محسوب نمی‌شود، بلکه اندیشیدن انسان ماهیتاً استعاری است. در چنین نگرشی، ساخت مفهومی از طریق نگاشت‌های میان حوزه‌های مبدأ و مقصد، و انطباق میان این حوزه‌ها شکل می‌گیرد. تجربه انسان و تعامل با جهان پیرامون‌اش مبنای اصلی شکل‌گیری استعاره‌های مفهومی است. در این نظریه، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های استعاره‌های مفهومی یکسویگی آنهاست و این رابطه نمی‌تواند شکل معکوس و دوسویه داشته باشد. نویسنده مقاله حاضر به کمک نمونه‌های متعددی از فارسی گفتاری می‌کوشد تا این ویژگی را ارزیابی کند. چنین به نظر می‌رسد که اولاً معیار و محدودیت خاصی برای شکل‌گیری و تعداد استعاره‌های مفهومی وجود ندارد و ثانیاً برخلاف اصول نظریه موردنظر، در زبان فارسی این استعاره‌ها دوسویه‌اند.

**کلیدواژه‌ها:** استعاره، استعاره مفهومی، معنی‌شناسی شناختی، نگاشت، یکسویگی.

---

\* E-mail: r.gandomkar@atu.ac.ir

## ۱. مقدمه

نزدیک به نیم قرن از شکل‌گیری رویکرد زبان‌شناسی شناختی<sup>۱</sup> می‌گذرد؛ مکتبی فکری در باب زبان که در واکنش به رویکردهای صوری حاکم بر مطالعه زبان پدید آمد. زبان‌شناسی شناختی که در اوایل سال‌های دهه ۱۹۷۰ میلادی مطرح شد، ریشه در علم شناخت داشت که در سال‌های دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ م. شکل گرفته بود و به‌ویژه با سنت روان‌شناسی گشتالت<sup>۲</sup> در ارتباط بود. تا اواخر سال ۱۹۸۰ م. پژوهشگران معدودی به مطالعه زبان در چارچوب این رویکرد پرداخته بودند، اما با شروع سال‌های دهه ۱۹۹۰، ناگهان تعداد محققان این حوزه افزایش یافت؛ اینان کسانی بودند که خود را «زبان‌شناسان شناختی» نامیدند. در این سال، انجمن زبان‌شناسی شناختی بین‌المللی<sup>۳</sup> تأسیس شد و نخستین مجله<sup>۴</sup> زبان‌شناسی شناختی<sup>۵</sup> به چاپ رسید. رونالد لانگاکر<sup>۵</sup> (xv: [۱۹۹۱] ۲۰۰۲)، یکی از چهره‌های برجسته در این حوزه، زبان‌شناسی شناختی را به‌مثابه یک «جنبش» یا «تشکل» توصیف می‌کند، آن هم به این دلیل که این رویکرد را نمی‌توان صرفاً در قالب یک نظریه<sup>۶</sup> مشخص معرفی کرد. آنچه به‌عنوان زبان‌شناسی شناختی می‌شناسیم، رویکردی متشکل از اصول، فرضیه‌ها و دیدگاه‌های متعدد و گوناگونی است که مکمل یکدیگرند و نظریه‌هایی را شامل می‌شوند که تا حد زیادی با هم همپوشی دارند. زبان‌شناسان شناختی نیز مانند زبان‌شناسان سایر دیدگاه‌ها به دنبال آنند تا

---

<sup>۱</sup> Cognitive Linguistics

<sup>۲</sup> Gestalt Psychology

<sup>۳</sup> International Cognitive Linguistics Society

<sup>۴</sup> *Cognitive Linguistics*

<sup>۵</sup> Ronald Langacker

نظام‌مندی، ساخت و نقش‌های زبان را تبیین کنند و نشان دهند که این نقش‌ها چگونه در نظام زبان بازنمایی می‌یابند.

یکی از مهم‌ترین دلایل مطالعه زبان از سوی زبان‌شناسان شناختی از این پیش‌فرض سرچشمه می‌گیرد که زبان، الگوهای تفکر را بازتاب می‌دهد. بنابراین، مطالعه زبان از این منظر، بررسی الگوهای مفهوم‌سازی محسوب می‌شود. در واقع، زبان دریچه‌ای را به رویمان می‌گشاید که از طریق آن می‌توانیم ماهیت، ساخت و سازمان‌بندی تفکرات‌مان را بررسی کنیم. بر این اساس، مهم‌ترین وجه تمایز زبان‌شناسی شناختی نسبت به سایر رویکردهای مطالعه زبان این است که در این دیدگاه، زبان ویژگی‌های بنیادین و مختصات اصلی ذهن انسان را منعکس می‌کند (Evans and Green, 2006: 5).

به طور کلی، زبان‌شناسی شناختی را می‌توان به دو بخش عمده معنی‌شناسی شناختی<sup>۱</sup> و رویکردهای شناختی به دستور<sup>۲</sup> تقسیم کرد. معنی‌شناسان شناختی می‌کوشند نشان دهند که رابطه میان تجربه، نظام مفهومی و ساخت معنایی چگونه در زبان رمزگذاری می‌شود. به عبارت دیگر، این دسته از پژوهشگران به مطالعه بازنمایی دانش<sup>۳</sup> یا همان ساخت مفهومی<sup>۴</sup> و ساختار معنی<sup>۵</sup> می‌پردازند. در چنین شرایطی، رویکردهای شناختی به دستور، واحدهای زبانی نمادینی را بررسی می‌کنند که زبان و اصول سازماندهی این واحدها را شکل می‌دهند. بر این اساس، رویکردهای شناختی به دستور، با دستور ذهنی سروکار دارند و نه با ماهیت ذهن

۱ Cognitive Semantics

۲ cognitive approaches to grammar

۳ knowledge representation

۴ conceptual structure

۵ meaning construction

انسان (Evans, 2009: 49-50). این که در رویکردهای شناختی به دستور نیز «معنی» در کانون مطالعه دستور قرار می‌گیرد، سبب می‌شود تا این رویکردها را اساساً شناختی بدانیم (Talmy, 2000).

استعاره از جمله مهم‌ترین پدیده‌های معنایی است که از دیرباز از سوی فلاسفه و متخصصان مطالعه معنی مورد بررسی قرار گرفته است. این پدیده معنایی در مطالعات سنتی در قالب عملکرد صنعت «تشبیه» تبیین، و به‌مثابه یکی از صنایع ادبی در نظر گرفته می‌شد. با ظهور زبان‌شناسی شناختی، استعاره از چهارچوب ابزاری صرفاً ادبی خارج شد و به‌عنوان یکی از ویژگی‌های زبان روزمره سخنگویان مورد مطالعه قرار گرفت؛ پدیده‌ای معنایی که مفاهیم ذهنی انسان را بازنمایی می‌کند و گویای عملکرد شناخت در انسان است.

استعاره مفهومی برای نخستین بار در سال ۱۹۸۰ میلادی از سوی لیکاف و جانسون معرفی شد و به‌عنوان یکی از مهم‌ترین موضوعات مرتبط با شناخت مورد توجه معنی‌شناسان قرار گرفت. نکته این‌جا است که آن‌چه به‌مثابه استعاره مفهومی از سوی معنی‌شناسان شناختی معرفی شده است با آن‌چه که برحسب سنت، استعاره نامیده می‌شود و مفهومی که از سوی سایر معنی‌شناسان به‌عنوان استعاره به دست داده شده تفاوت دارد و قرار است چگونگی عملکرد شناخت انسان را بازنمایی کند. معنی‌شناسان شناختی معتقدند که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های استعاره‌های مفهومی، یکسویی<sup>۴</sup> آن‌هاست (Lakoff and Turner, )

<sup>۱</sup> metaphor

<sup>۲</sup> conceptual metaphor

<sup>۳</sup> G. Lakoff and M. Johnson

<sup>۴</sup> unidirectionality

۱۳۳-۱۳۱: ۱۹۸۹). در نوشته حاضر، داده‌های متعددی از گونه گفتاری زبان فارسی مورد بررسی قرار گرفته‌اند که بر مبنای دیدگاه معنی‌شناسان شناختی، استعاره مفهومی محسوب می‌شوند. چنین به نظر می‌رسد که استعاره‌های مفهومی در زبان فارسی از ویژگی دوسوییگی برخوردارند و این مختصه در تناقض با اصول بنیادین مطرح در چهارچوب زبان‌شناسی شناختی است.

لازم به ذکر است که در طول یک دهه اخیر، مجموعه وسیعی از نوشته‌ها در حوزه معنی‌شناسی در قالب مجموعه‌ای از مقالات و نیز پایان‌نامه‌ها و رساله‌های رشته زبان‌شناسی در کشورمان به مسئله استعاره از منظر معنی‌شناسی شناختی پرداخته‌اند. از آن جمله می‌توان به پژوهشی اشاره کرد که به بررسی مفهوم‌سازی افعال استعاری پرداخته و ضمن تحلیل معنایی مجموعه‌ای از افعال بسیط زبان فارسی به این نتیجه رسیده است که رفتار الگوی استعاری در افعال زبان فارسی تابع مؤلفه‌های معنایی و صوری از جمله نمود، حروف اضافه و همکردهای فعلی است (شریعتمداری، ۱۳۹۶). بر پایه پژوهش دیگری که در باب استعاره در ادبیات فارسی صورت گرفته است، زبان‌شناسان شناختی در تمرکز بر نقش استعاره‌های قراردادی در ادبیات افراط کرده‌اند. این پژوهش نشان می‌دهد که بجز استعاره‌های مفهومی، استعاره‌های تصویری نیز در ادبیات نقش دارند و استعاره‌های قراردادی تنها یکی از سرچشمه‌های استعاره‌های مفهومی در ادبیات محسوب می‌شوند (صدری، ۱۳۸۵).

افزون بر بررسی عملکرد استعاره مفهومی، مطالعاتی نیز در باب استعاره دستوری صورت گرفته است. در قالب یکی از این بررسی‌ها که به کمک سازوکارهای مطرح

در فرانش‌های دستور نقش‌گرای هلیدی انجام شده است، کارایی این رویکرد در توصیف استعاره‌های دستوری مورد ارزیابی قرار گرفته و برای انواع استعاره‌های پیشنهادی هلیدی، نمونه‌هایی از فارسی ذکر شده است (چاوشی، ۱۳۹۰). با وجود آثار متعددی که به طور ویژه به بررسی استعاره از منظر معنی‌شناسی شناختی و عملکرد استعاره مفهومی در این چهارچوب پرداخته‌اند (افراشی و همکاران، ۱۳۹۱؛ گلفام و قمشی، ۱۳۹۱؛ وسی حصار و توانگر، ۱۳۹۳؛ یگانه و افراشی، ۱۳۹۵)، چنین به نظر می‌رسد که تاکنون پژوهشی در باب یکسوگی استعاره‌های مفهومی در زبان فارسی انجام نشده است.

مقاله حاضر در قالب پنج بخش ارائه شده است. پس از طرح مقدمه، ابتدا به سراغ مطالعه استعاره برحسب سنت خواهیم رفت تا مشخص شود که از دیرباز استعاره به چه صورت مورد مطالعه قرار گرفته است. در بخش سوم، استعاره را از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی معرفی خواهیم کرد و به طور خاص به ارائه تعریف استعاره مفهومی و بازتاب‌اش در زبان خواهیم پرداخت. در بخش چهارم، استعاره مفهومی را به کمک نمونه‌های متعددی از زبان فارسی بررسی و تحلیل خواهیم کرد تا معلوم گردد که این پدیده مفهومی تا چه اندازه و به چه صورت در زبان فارسی بازتابی می‌شود. در بخش پنجم از مباحث مطرح‌شده نتیجه‌گیری خواهیم کرد.

## ۲. رویکرد سنتی مطالعه استعاره

بر مبنای اسناد موجود چنین به نظر می‌رسد که این ارسطو است که برای نخستین بار در فن شعر، تعریفی از استعاره ارائه می‌کند و آن را «انتقال یک نام برای اطلاق به چیزی غیر» می‌داند. او ضمن معرفی انواع این «انتقال»ها، نمونه‌ای

مانند «شب زندگی» را استعاره‌ای از نوع «انتقال برحسب قیاس» محسوب می‌کند. به اعتقاد او، در چنین عبارتی ما با نوعی رابطه تناسب سروکار داریم، یعنی اگر «پیری» را در مقابل «جوانی» در نظر بگیریم، در این صورت می‌توانیم چنین نسبتی را میان «شب» و «روز» نیز قائل شویم و به این ترتیب، به جای «دوران پیری»، استعاره «شب زندگی» را به کار ببریم. از سطو در فن خطابه نیز بار دیگر به سراغ استعاره می‌رود و «انسان» را به «شیر» تشبیه می‌کند و جمله «او همچون شیر است» را تشبیه و جمله «او شیر است» را به عنوان استعاره معرفی می‌کند. این نگرش از سطو تا قرن هجدهم میلادی بدون هیچ‌گونه تغییری در میان غربیان به عنوان الگوی اصلی بررسی استعاره و به‌مثابه یکی از صناعات ادبی مورد مطالعه قرار می‌گیرد (صفوی، ۱۳۹۶: ۲۹۳-۲۹۵).

برجسته‌ترین پژوهشی که در باب استعاره در میان ایرانیان ارائه شده است، متعلق به عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۴ ه. ق.) است. او در *اسرارالبلاغه* ابتدا به سراغ معرفی «تشبیه» می‌رود و از ساختی به نام «جمله تشبیهی» سخن به میان می‌آورد. جرجانی شکل کامل جمله تشبیهی را شامل چهار سازه می‌داند که اگر قرار باشد از مثالی فارسی برای نمایش آنها استفاده کنیم، با نمونه‌ای نظیر در نمونه (۱) روبرو می‌شویم:

(۱) سارا مثل قند شیرینه.

سازه‌های معرفی شده از سوی جرجانی عبارتند از مشبه [= سارا]، ادات تشبیه [= مثل]، مشبه به [= قند]، و وجه شبه [= شیرین]. به این ترتیب، جمله تشبیهی کامل، ساختی است که از تمامی چهار سازه نامبرده برخوردار است. به باور جرجانی، اگر مشبه به یک جمله تشبیهی در جملات دیگری به کار رود، در این صورت «استعاره» شکل می‌گیرد. به عنوان مثال می‌توان به نمونه (۲) اشاره کرد:

(۲) دیروز من و قند سینما رفتیم.

در نمونه (۲)، «قند» استعاره از «سارا» در جمله (۱) است. جرجانی معتقد است که ما زمانی می‌توانیم متوجه کاربرد استعاره در جمله (۲) شویم که از جمله تشبیهی (۱) اطلاع داشته باشیم و وجه‌شبهه را هم بشناسیم. به عبارت ساده‌تر، باید بدانیم که به چه دلیل «سارا» به «قند» تشبیه شده است. شنونده جمله (۲) باید از این مطلب آگاه باشد که سارا مثلاً به خاطر رنگ سفید پوست‌اش به قند تشبیه نشده است. جرجانی به قواعدی به نام «نظم» اشاره می‌کند که می‌توانند نشان دهند در جمله استعاره به کار رفته است. این قواعد را می‌توان مشابه قواعد ترکیب‌پذیری معنایی دانست. به اعتقاد او، الفاظ می‌توانند معانی متعددی داشته باشند، اما زمانی که درون جمله قرار می‌گیرند، معنایی می‌یابند که با معانی سایر واژه‌های موجود در جمله تناسب داشته باشد (صفوی، ۱۳۹۶: ۲۹۸-۳۰۰).

جرجانی برای این که میان اصطلاحات متداول در تشبیه و استعاره تمایز قائل شود، به جای اصطلاح «مشبه» از «مستعارله»، به جای «مشبه‌به» از «مستعارمنه»، و به جای «وجه شبه» از «جامع» استفاده می‌کند. بر این اساس، در نمونه مطرح شده، «سارا» مستعارله، «قند» مستعارمنه، و «شیرین» جامع به حساب می‌آیند. نکته مهم دیگری که جرجانی در ارتباط با انتخاب مستعارمنه به جای مستعارله مطرح می‌کند این است که چنین انتخاب و جایگزینی‌ای باید بر مبنای «تجسم» باشد. به عبارت دیگر، مستعارمنه باید از مستعارله مادی‌تر باشد. برای نمونه، اگر بخواهیم مبتدی و بی‌تجربه بودن کسی را به شکلی ملموس نشان دهیم، با آگاهی از جمله (۳)، نمونه‌ای مانند (۴) را به کار می‌بریم:

(۳) مینا مثل جوجه مبتدی و بی‌تجربه است.

(۴) جوجه! تو رو چه به این کارها!



در جمله (۴)، «جوجه» به شکل استعاری و در قالب مستعارمنه به کار رفته است، زیرا مادی‌تر از ویژگی انتزاعی بی‌تجربگی و تازه‌کار بودن است. این در حالی است که عکس این اتفاق رخ نمی‌دهد. جمله (۵) را در نظر بگیرید:

(۵) جوجه مثل مینا مبتدی و بی‌تجربه است.

ما هیچ‌گاه نمونه‌ای نظیر (۵) را الگوی ساخت استعاره قرار نمی‌دهیم، زیرا «جوجه» برای نشان دادن ویژگی مبتدی و بی‌تجربه بودن، از «مینا» ملموس‌تر و مادی‌تر است. به همین دلیل است که جمله‌ای مانند (۶) را به کار نمی‌بریم:

(۶) فصل بیرون آمدن میناها از تخم است.

این همان واقعیتی است که در روان‌شناسی نیز به اثبات رسیده است؛ به این معنی که ما برای توضیح ویژگی‌ها و مطالب انتزاعی از چیزهای مادی و ملموس بهره می‌گیریم و نه برعکس. افزون بر این، جرجانی در کتاب *اعجاز القرآن* این نکته را مطرح می‌کند که «عالم مستعارمنه بر عالم مستعارله استنساخ می‌شود». برای توضیح این مطلب می‌توان از نمونه‌ای مانند (۷) بهره گرفت که نشان‌دهنده جمله‌ای تشبیهی در زبان فارسی است:

(۷) ایرج مثل سیب‌زمینی بی‌رگ است.

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، «ایرج» به‌عنوان مستعارله به عالم انسان و «سیب‌زمینی» به‌عنوان مستعارمنه به عالم سبزیجات تعلق دارند. ما با در نظر گرفتن این دو عالم و از طریق استنساخ عالم مستعارمنه بر عالم مستعارله جملاتی نظیر (۸) تا (۱۰) را به دست می‌دهیم:

(۸) ساسان مثل فلفل تند و تیزه.

(۹) هما مثل چغندر قرمز.

(۱۰) کامبیز مثل کدو بی مزه است.

به این ترتیب، استعاره در قالب «جایگزینی لفظی به جای لفظ دیگر بر اساس مشابهت» از سوی جرجانی ارائه می شود و پس از این دوران نکته قابل توجهی از سوی اندیشمندان ایرانی در این حوزه مطرح نمی گردد.

در قرن بیستم میلادی برای نخستین بار سازه های تشکیل دهنده استعاره از سوی ریچاردز (۱۹۳۶) معرفی می شوند. او از اصطلاحات *tenor*, *vehicle* و *ground* سخن به میان می آورد که می توان آن ها را به ترتیب معادل هایی برای «مشبه»، «مشبه به»، و «وجه شبه» در جمله تشبیهی و در واقع، معادل «مستعار له»، «مستعار منه»، و «جامع» در نظر گرفت.

مطالعه استعاره در غرب با الگوگیری از آرای ارسطو پیش می رود تا زمانی که معنی شناسی ساختگرا<sup>۱</sup> شکل می گیرد و استعاره را یکی از ویژگی های طبیعی زبان به حساب می آورد. در این نگرش که بعدها به دیدگاه معنی شناسی زایشی گرا<sup>۲</sup> راه می یابد، استعاره در واقع نوعی جایگزینی محسوب می شود که طی آن، نشانه ای از روی محور جانشینی بر حسب مشابهت انتخاب می شود و روی محور همنشینی قرار می گیرد. در دهه های پایانی قرن بیستم میلادی و با شکل گیری معنی شناسی نو ساختگرا<sup>۳</sup> و معنی شناسی شناختی، مطالعه استعاره کمابیش دستخوش تغییر می شود. در نظریه های متعددی که در قالب معنی شناسی نو ساختگرا به دست داده شده اند، استعاره همچنان «جایگزینی واژه الف به جای ب بر اساس مشابهت الف و

<sup>۱</sup> structural

<sup>۲</sup> generativist

<sup>۳</sup> neostructural

ب در نظر گرفته می‌شود»، اما در معنی‌شناسی شناختی شیوه بررسی استعاره شکل دیگری می‌گیرد که در بخش بعد به بررسی آن خواهیم پرداخت.

### ۳. استعاره از منظر معنی‌شناسی شناختی

معنی‌شناسان شناختی نمونه‌هایی نظیر «آشیل شیر است» را که برحسب سنت، استعاره تلقی می‌شوند، «استعاره مشابهت»<sup>۱</sup> می‌نامند، یعنی استعاره‌ای که بر مبنای شباهتی غیرفیزیکی شکل گرفته است. به عبارت ساده‌تر، «آشیل» از نظر هیكل و قیافه واقعاً مثل شیر نیست، بلکه ما به لحاظ ویژگی شجاعت نوعی شباهت میان او و شیر درک می‌کنیم (Grady, 1999). به اعتقاد اینان، اگر استعاره مشابهت بر اساس شباهت فیزیکی شکل گرفته باشد، در این صورت «استعاره تصویری»<sup>۲</sup> نامیده می‌شود. به این ترتیب، استعاره‌های تصویری گونه‌ای از استعاره‌های مشابهت به حساب می‌آیند (Lakoff and Turner, 1989). برای نمونه، وقتی شاعری در فرهنگ غرب، کمر معشوق را به ساعت شنی تشبیه می‌کند و جمله‌ای نظیر «کمرش ساعت شنی است» را به کار می‌برد، در واقع از استعاره تصویری بهره برده است. هرچند که در فرهنگ ما در چنین شرایطی از استکان کمرباریک، قوس ماه و غیره استفاده می‌کنند.

لیکاف و جانسون در کتاب *استعاره‌هایی که باور داریم*<sup>۳</sup> (۱۹۸۰) کوشیدند با نمونه‌های متعددی نشان دهند که استعاره آن‌چنان در زبان روزمره سخنگویان جاری است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و صرفاً مختص حوزه شعر و ادب

<sup>۱</sup> resemblance metaphor

<sup>۲</sup> image metaphor

<sup>۳</sup> *Metaphors We Live By*

دانست. به باور آنها، استعاره‌هایی که در گفتگوهای روزمرهٔ اهل زبان مشاهده می‌شوند، در قالب رابطهٔ زبانی «الف ب است» و برحسب مشابهت عمل نمی‌کنند. لیکاف و جانسون از مثال‌هایی در زبان انگلیسی استفاده می‌کنند که در مورد رابطهٔ خاصی مانند «ازدواج» مطرح می‌شوند. به عنوان نمونه‌هایی از زبان فارسی می‌توان به جملات ۱۱ تا ۱۵ اشاره کرد:

(۱۱) توی رابطه‌مون، هر کس می‌خواد راه خودش رو بره.

(۱۲) این زندگی راه به جایی نمی‌بره.

(۱۳) برای رسیدن به هم، راه سختی در پیش داریم.

(۱۴) دیگه راه برگشتی نداریم.

(۱۵) رابطه‌مون به بن‌بست رسیده.

به اعتقاد لیکاف و جانسون، این جملات شاعرانه نیستند که ادعا کنیم استعاره فقط در شعر به کار می‌رود، اما هیچ‌کدام از این جمله‌ها در معنی تحت‌اللفظی‌شان به کار نمی‌روند؛ به این معنی که مثلاً یک رابطه نمی‌تواند به بن‌بست برسد. این نوع استعاره است که در معنی شناختی شناختی مد نظر قرار می‌گیرد. لیکاف و جانسون به وجود نوعی رابطهٔ مفهومی قراردادی میان حوزهٔ رابطهٔ عاشقانه و حوزهٔ سفر قائل‌اند. بر این اساس، عشق به عنوان مقصد<sup>۱</sup> یعنی قلمرو یا حوزه‌ای که قرار است توصیف شود، به واسطهٔ سفر به عنوان مبدأ<sup>۲</sup> یعنی حوزه‌ای که مقصد را توصیف می‌کند، ساخت‌بندی می‌شود. این رابطهٔ قراردادی «استعارهٔ مفهومی» نامیده می‌شود. آنچه سبب می‌شود که لیکاف و جانسون چنین رابطه‌ای را استعارهٔ مفهومی بدانند، رابطهٔ قراردادی و مفهومی میان دو حوزهٔ مبدأ

<sup>۱</sup> target

<sup>۲</sup> domain

<sup>۳</sup> source

و مقصد است؛ به عبارت دیگر، ما نه تنها از الفاظ استعاری در زبان مان بهره می‌گیریم، بلکه استعاری می‌اندیشیم (Evans and Green, 2006: 295).

البته پژوهشگرانی که در چارچوب زبان‌شناسی شناختی به مطالعه استعاره می‌پردازند، از اصطلاحات مختلفی برای اشاره به ساخت‌های مفهومی‌ای بهره می‌گیرند که استعاره‌های مفهومی را شکل می‌دهند. به عبارت دیگر، معنی‌شناسان شناختی مختلف با استفاده از مفاهیم متفاوتی به تبیین استعاره‌های مفهومی می‌پردازند. به‌رحال، اکثر این معنی‌شناسان از حوزه‌ها یا قلمروهای مبدأ و مقصد برای تبیین شکل‌گیری استعاره‌های مفهومی استفاده می‌کنند، اما برخی، از طرح‌واره‌های تصویری<sup>۱</sup> (Lakoff, 1990; 1993)، قالب‌ها<sup>۲</sup> (Lakoff, 1996; Fauconnier, 2006)، صحنه‌ها<sup>۳</sup> (Grady, 1997)، فضاها<sup>۴</sup> ذهنی (Fauconnier and Turner, 2002)، طرح‌واره‌ها (Lakoff and Turner, 1989) و سناریو‌ها<sup>۵</sup> (Musolff, 2006; 2016) برای این منظور بهره می‌برند.

زمانی که استعاره‌های مفهومی بازنمود زبانی می‌یابند، استعاره زبانی نامیده می‌شوند (Steen, 1994). به این ترتیب، الفاظ استعاری در زبان می‌توانند شیوه اندیشیدن مان را بازنمایی کنند. در چنین شرایطی، این رابطه قراردادی در واقع، در قالب نگاشت نقش‌های حوزه مبدأ بر مقصد شکل می‌گیرد (Evans and

<sup>۱</sup> image schemas

<sup>۲</sup> frame

<sup>۳</sup> scene

<sup>۴</sup> mental spaces

<sup>۵</sup> scenarios

<sup>۶</sup> linguistic metaphor

<sup>۷</sup> mapping

(Green, 2006: 295). به عنوان مثال، وقتی در مورد ازدواج جمله «سر دوراهی موندم، نمی‌دونم جواب مثبت بدم یا نه» را به کار می‌بریم، خود را به عنوان مسافری در نظر می‌گیریم که نمی‌داند کدام مسیر را برای ادامه سفرش انتخاب کند. در نتیجه، شاهد نگاشت نقش‌های حوزه سفر بر حوزه عشق هستیم. نظریه استعاره مفهومی بر پایه رابطه مفهومی «الف ب است» شکل گرفته است. در مورد استعاره مفهومی عشق سفر است، حوزه الف یعنی حوزه مقصد (عشق) از طریق حوزه ب یعنی حوزه مبدأ (سفر) توصیف می‌شود.

نکته مهم دیگر که لیکاف و جانسون مطرح می‌کنند این است که استعاره‌های مفهومی از تعاملات روزمره ما با جهان اطراف مان نشأت می‌گیرند و در واقع از بنیانی تجربی برخوردارند (Evans and Green, 2006: 295). برای نمونه، ما در جهان اطراف مان می‌بینیم که وقتی درون لیوانی آب بریزیم و بخواهیم مقدار این آب را افزایش دهیم، آب به سطح لیوان می‌رسد و ممکن است لبریز یا سرریز شود. به این ترتیب، درمی‌یابیم که کمیت یا مقدار چیزی به شکل عمودی افزایش می‌یابد، پس کمیت با افزایش عمودی در ارتباط است. همین تجربه سبب می‌شود تا ما از نوعی ساخت ذهنی یا استعاره مفهومی برخوردار شویم و جملاتی نظیر (۱۶) تا (۱۸) را به کار ببریم:

(۱۶) دیگه صبرم سر اومد.

(۱۷) از شدت نفرت ازش، دارم بالا میارم.

(۱۸) نگذار کاسه صبرش لبریز بشه.

نمونه دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، استعاره مفهومی زمان دزد است<sup>۱</sup> است. به باور معنی‌شناسان شناختی، «زندگی» چیزی است که انسان نسبت به

<sup>۱</sup> TIME IS A THIEF

آن حس مالکیت دارد و همین موضوع سبب می‌شود تا سخنگویان جملاتی نظیر «زندگی خودم است، هر تصمیمی بخواهم می‌گیرم» یا «در تصادف، زندگی‌اش را از دست داد» را به‌کار ببرند. افزون بر این، انسان در هر مقطع از زندگی‌اش از دارایی‌های دیگری مانند زیبایی، قدرت و جوانی نیز برخوردار است که نمی‌خواهد آنها را از دست بدهد اما در این میان، «زمان» عاملی است که این دارایی را به صورت تدریجی از او می‌گیرد، درست مثل دزدی که حساب بانکی‌تان را به تدریج خالی می‌کند (Lakoff and Turner, 1989: 35-36). با توجه به این تجربه، سخنگویان استعاره مفهومی **زمان دزد است** را در ذهن دارند و آن را در قالب جملاتی مانند (۱۹) و (۲۰) بازنمایی می‌کنند:

(۱۹) گذر زمان، زیبایی‌اش را گرفت.

(۲۰) بیست سالگی از دستم رفت.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های استعاره مفهومی که از سوی معنی‌شناسان شناختی معرفی شده، یکسویگی این استعاره‌هاست. به باور اینان، استعاره‌ها ساخت مورد نظر را از حوزه مبدأ به حوزه مقصد نگاشت می‌کنند و عکس این رابطه رخ نمی‌دهد. به عنوان مثال، در شرایطی که ما **عشق** را به واسطه **سفر** مفهوم‌سازی می‌کنیم، نمی‌توانیم **سفر** را از طریق **عشق** مفهوم‌سازی نماییم؛ مثلاً نمی‌توانیم **مسافر** را به عنوان یک **عاشق** توصیف کنیم و اصلاً مفاهیم مبدأ و مقصد، خود گویای این رابطه یکسویه‌اند (Evans and Green, 2006: 296). معنی‌شناسان شناختی، استعاره‌های مفهومی را به انواع مختلف استعاره‌های مفهومی جهت<sup>۱</sup> استعاره‌های

<sup>۱</sup> orientational

مفهومی ساختی<sup>۱</sup> استعاره‌های مفهومی هستی‌شناختی<sup>۲</sup> و غیره تقسیم‌بندی می‌کنند (Lakoff and Johnson, 1980).

لیکاف و ترنر (۱۹۸۹) نیز قائل به این یکسوگی‌اند و معتقدند که حتی اگر استعاره‌های مختلفی وجود داشته باشند که حوزه‌های یکسانی را دربرمی‌گیرند، باز هم این رابطه یکسویه است. آنها به دو استعاره مفهومی **انسان دستگاه است** و **دستگاه انسان است** اشاره می‌کنند و معتقدند که بر پایه این دو استعاره مفهومی، جملات متعددی از سوی سخنگویان به کار می‌رود. برای توضیح دیدگاه آنها می‌توان از این جملات در زبان فارسی بهره گرفت:

انسان دستگاه است

(۲۱) سینا همه محاسبات رو ذهنی انجام می‌ده، ماشین حسابیه واسه خودش.

(۲۲) تو هم تراکتوری‌ها! چرا اینقدر کار می‌کنی!

دستگاه انسان است

(۲۳) امروز کامپیوترم لج کرده، کار نمی‌کنه.

(۲۴) ماشینم دلش نمی‌خواد روشن بشه.

به اعتقاد لیکاف و ترنر، هرچند این استعاره‌ها به نوعی آینه یکدیگرند، اما حوزه‌های متفاوتی را شامل می‌شوند؛ در *انسان دستگاه است*، ویژگی‌های فنی و نقشی دستگاه بر حوزه انسان نگاشت شده، در حالی که در *دستگاه انسان است*، ویژگی‌های مربوط به اراده و خواست انسان بر حوزه دستگاه نگاشت شده است. بنابراین، حتی زمانی که دو استعاره حوزه‌های مفهومی یکسانی را شامل می‌شوند،

<sup>۱</sup> structural

<sup>۲</sup> ontological



ماهیتاً متفاوت‌اند، زیرا نگاشت‌های متفاوتی در آنها رخ می‌دهد (Lakoff and Turner, 1989: 131-132).

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، آن‌چه تحت عنوان «استعاره» در رویکرد معنی‌شناسی شناختی معرفی و مطالعه می‌شود با تعریف «استعاره» برحسب سنت تفاوت دارد و به‌مثابه قاعده «الف ب است» مطرح می‌شود که به شکل ساختی مفهومی در ذهن به ثبت رسیده است. در ادامه می‌کوشیم تا با ارائه نمونه‌های متعددی از زبان فارسی به ارزیابی چگونگی ساخت استعاره‌های مفهومی و ویژگی یکسویگی آنها بپردازیم.

#### ۴. استعاره مفهومی در زبان فارسی

برای بررسی استعاره‌های مفهومی در زبان فارسی با الگویی از آن‌چه در چهارچوب معنی‌شناسی شناختی و در قالب جملات انگلیسی مطرح شده‌اند، باید به بررسی بازنمودهای زبانی‌ای بپردازیم که با توجه به فرهنگ‌مان از طریق نگاشت برخی مفاهیم از حوزه مبدأ بر مفاهیمی از حوزه مقصد، امکان طرح می‌یابند. اجازه دهید برای بررسی عملکرد نگاشت در زبان فارسی و شکل‌گیری استعاره‌های مفهومی از چند نمونه بهره بگیریم که نشان‌دهنده استعاره مفهومی حوزه زندگی‌اند:

- (۲۵) از این زندگی هیچی درنمیاد. ← زندگی ظرف است
- (۲۶) از زندگی سیر شده. ← زندگی غذا است
- (۲۷) زندگی‌اش به آخر رسیده. ← زندگی مسیر است
- (۲۸) این زندگی کمرش را خم کرد. ← زندگی بار است
- (۲۹) ساز زندگی‌اش کوک نیست. ← زندگی آلت موسیقی است

- (۳۰) زندگی پرباری داشت. ← زندگی درخت است  
 (۳۱) زندگی‌اش به دوزار نمی‌ارزه. ← زندگی کالا است  
 (۳۲) با این زندگی به جایی نمی‌رسیم. ← زندگی وسیله نقلیه است  
 (۳۳) بعد از اخراج‌اش، زندگی‌اش فلج شده. ← زندگی انسان است  
 (۳۴) زندگی پرتلاطمی داره. ← زندگی دریا است  
 (۳۵) راه سختی پیش رو داریم. ← زندگی سفر است  
 (۳۶) کاش می‌شد از این زندگی فرار کنم. ← زندگی زندان است  
 (۳۷) زندگی تلخی را پشت سر گذاشت. ← زندگی مزه است  
 (۳۸) زندگی‌اش هیچ رنگی نداره. ← زندگی تابلوی نقاشی است  
 (۳۹) این زندگی ما را به هر طرف کِشانده. ← زندگی باد است  
 (۴۰) زندگی‌اش رو باخت. ← زندگی قمار است

در تمامی نمونه‌های (۲۵) تا (۴۰) ملاحظه می‌کنیم که چگونه می‌توانیم قائل به وجود استعاره‌های مفهومی متعددی باشیم که قرار است زندگی را برایمان توصیف کنند. در هر یک از این نمونه‌ها که تعدادشان را می‌توان افزایش داد، زندگی به‌مثابه حوزه مقصد از طریق حوزه‌های مبدأ متعددی توصیف شده است. هر یک از این استعاره‌های مفهومی را می‌توان در قالب استعاره‌های مفهومی دقیق‌تری نیز ارائه کرد. به‌عنوان مثال، استعاره مفهومی زندگی انسان است را در نظر بگیرید که می‌تواند به شکل استعاره‌های مفهومی زیر مطرح شود:

- (۴۱) این زندگی جوانی‌ام را گرفت. ← زندگی دزد است  
 (۴۲) این زندگی به من یاد داد که به چیزی دل نبندم. ← زندگی معلم است  
 (۴۳) این زندگی نفسم را گرفت. ← زندگی قاتل است  
 (۴۴) این زندگی همه چیزم را به باد داد. ← زندگی کشاورز است  
 (۴۵) نفس‌های زندگی‌اش به شماره افتاده. ← زندگی بیمار است

- (۴۶) زندگی انتقام‌اش را از من گرفت. ← زندگی کینه‌ورز است  
 (۴۷) زندگی روی خوش‌اش را نشان‌مان داد. ← زندگی دورو است  
 (۴۸) این زندگی جان دوباره‌ای به من داد. ← زندگی ناجی است  
 (۴۹) این زندگی حسابی ما را سرویس کرد. ← زندگی تعمیرکار است  
 (۵۰) از زندگی عقب ماندم. ← زندگی دونده است

به نمونه‌های (۴۱) تا (۵۰) نیز می‌توان با توجه به تجربیات، ملاحظات و سلیقه فردی، جملات متعدد دیگری افزود و ادعا کرد که تمامی این‌ها ساخت‌هایی ذهنی‌اند که در ذهن‌مان ثبت شده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که محدودیتی برای طرح این قبیل جملات وجود ندارد.

به‌عنوان نمونه‌هایی دیگر از زبان فارسی می‌توان به استعاره‌های مفهومی حوزه عشق در مثال‌های (۵۱) تا (۶۵) اشاره کرد. لازم به ذکر است که مجموعه وسیعی از همین نمونه‌ها در آثار معنی‌شناسان شناختی عیناً ذکر شده است:

- (۵۱) ساسان ککش زیادی به سوسن دارد. ← عشق نیروی فیزیکی است  
 (۵۲) آنها رابطه عاشقانه سالمی ندارند. ← عشق بیمار است  
 (۵۳) کامران دیوانه‌وار همسرش را دوست دارد. ← عشق جنون است  
 (۵۴) او مرا افسون کرده است. ← عشق جادو است  
 (۵۵) او در عشق‌اش پیروز شد. ← عشق جنگ است  
 (۵۶) عشق‌اش را با چیزی عوض نمی‌کنم. ← عشق کالا است  
 (۵۷) در جستجوی عشقی ارزشمندم. ← عشق شیء‌ای گرانبها است  
 (۵۸) مرا اسیر خود کرده. ← عشق اسارت است  
 (۵۹) در حسرت دیدار تو آواره‌ترینم. ← عشق انسان است  
 (۶۰) عشق‌اش را در کنج قلبم پنهان کرده‌ام. ← عشق شیء‌ای پنهانی است

- (۶۱) از وقتی دیدم‌اش، حالم خراب شده است. ← عشق نیروی ویرانگر است  
 (۶۲) در راه تو از خود گذشتم. ← عشق ایثار است  
 (۶۳) عشق‌اش بی‌کران است. ← عشق دریا است  
 (۶۴) عشق مرا به ناکجا برد. ← عشق وسیله نقلیه است  
 (۶۵) او به من جانی دوباره داد. ← عشق ناجی است

تعداد این نمونه‌ها را نیز می‌توان افزایش داد و به فهرستی طولانی از استعاره‌های مفهومی در باب عشق دست یافت. مسأله این است که تعداد این استعاره‌های مفهومی مشخص نیست و هر کس بر مبنای تجربه و سلیقه شخصی‌اش می‌تواند استعاره‌های مفهومی گوناگونی در ذهن‌اش داشته باشد. به عبارت دیگر، هیچ معیار و محدودیت خاصی برای ساخت این استعاره‌های مفهومی وجود ندارد. برخی از استعاره‌های مفهومی حرف [= صحبت] را در زبان فارسی در نظر بگیرید:

- (۶۶) حرف‌هاش دلم رو سوزوند. ← حرف آتش است  
 (۶۷) حرف‌هاش بوی گند می‌داد. ← حرف آشغال است  
 (۶۸) با حرف‌هاش تیربارون‌مون کرد. ← حرف اسلحه است  
 (۶۹) حرف‌هاش بوی کهنگی می‌داد. ← حرف غذا است  
 (۷۰) حرف‌های بارزشی می‌زد. ← حرف پول است  
 (۷۱) این حرف‌ها دیگه از تو گذشته. ← حرف شیء متحرک است  
 (۷۲) حرف‌هاش دیگه بُرش نداره. ← حرف ابزار قطع‌کننده است  
 (۷۳) این حرف‌ها دیگه از مُد افتاده. ← حرف مُد روز است  
 (۷۴) این حرف‌ها مال تو نیست، کی بهت یاد داده؟ ← حرف شیء است  
 (۷۵) حرف‌هاش منو تکون داد. ← حرف نیروی محرک است  
 (۷۶) حرف‌هاش داغونم کرد. ← حرف نیروی ویرانگر است

- (۷۷) حرف‌هاش توی گوشمه. ← حرف شیء ثابت است
- (۷۸) حرف‌هاش یارو رو خر کرده. ← حرف جادو است
- (۷۹) حرف‌هام دیگه تأثیری ندارند. ← حرف نیروی تأثیرگذار است
- (۸۰) از این حرف‌ها درس بگیر. ← حرف معلم است
- (۸۱) این حرف رو خوب توی گوشت فرو کن. ← حرف میخ است
- (۸۲) این حرف رو آویزه گوشت کن. ← حرف گوشواره است
- (۸۳) اینقدر این حرف‌ها رو نکوب توی سرم. ← حرف چکش است
- (۸۴) این حرف رو باید قاب کرد زد به دیوار. ← حرف تابلو است
- (۸۵) با این حرفات زدی به هدف. ← حرف تیر است
- (۸۶) این حرف‌ها توی قوطی هیچ عطاری پیدا نمی‌شه. ← حرف عطر است
- (۸۷) با این حرفات دهنم رو بست. ← حرف افسار است
- (۸۸) به این حرف‌ها نمی‌شه دل بست. ← حرف معشوق است
- (۸۹) این حرف‌ها ما رو به سمت گناه می‌کشه. ← حرف شیطان است
- (۹۰) همین حرف‌ها او را به راه راست هدایت کرد. ← حرف فرشته است
- (۹۱) این حرف‌هاش منو بیدار کرد. ← حرف نیروی بیدارکننده است
- (۹۲) چیزی که گفتم سسلی ای بود که باید خیلی وقت پیش می‌خورد. ← حرف کتک است
- (۹۳) این حرف‌ها واسه فلانی تومبون نمی‌شه. ← حرف لباس است
- (۹۴) این حرف‌ها واسه ما نون و آب نشد. ← حرف خوراک است
- (۹۵) این حرف‌ها پُر از نیش و کنایه است. ← حرف ظرف است

ملاحظه می‌کنید که سخنگویان فارسی‌زبان می‌توانند به شکل‌های گوناگونی استعاره مفهومی حرف را مطرح کنند. به یقین می‌توان به مجموعه این استعاره‌ها نمونه‌های بسیاری را اضافه کرد، آن هم بدون این که با محدودیتی ویژه همراه

با شد. شاید این ادعا مطرح شود که قائل شدن به حوزه‌های مبدأ و مقصد نشان می‌دهند که استعاره‌های مفهومی دارای چهارچوب‌اند. این ادعا درست است، هرچند کارآمد بودن یک نظریه با انسجام چهارچوب آن نظریه تفاوتی عمده دارد. نکته دیگری که در این جا باید به آن اشاره کرد، مسئله یکسوگی استعاره‌های مفهومی است که از سوی معنی‌شناسان شناختی مطرح شده است. در زبان فارسی نمونه‌های متعددی وجود دارند که به کمک آنها می‌توان نشان داد چنین ویژگی‌ای در استعاره‌های مفهومی امکان طرح نمی‌یابد. به عبارت دیگر، جملات مختلفی از زبان فارسی نشان می‌دهند که رابطه میان حوزه مبدأ و مقصد یکسویه نیست. همان‌گونه که در بخش ۳ مطرح شد، معنی‌شناسان شناختی بر این باورند که نگاشت نقش‌های موجود در حوزه مبدأ بر نقش‌های موجود در حوزه مقصد به شکلی یکسویه رخ می‌دهد و عکس این رابطه امکان‌پذیر نیست. به باور آنها، حتی اگر ما با دو حوزه یکسان سروکار داشته باشیم و استعاره‌های مورد نظر به نوعی آینه یکدیگر باشند، باز هم نوع نگاشت‌های صورت‌گرفته با هم تفاوت دارند، و این مسئله گواه یکسوگی این رابطه است. نمونه‌های (۲۱) تا (۲۴) که برگرفته از آرای معنی‌شناسان شناختی است، این مطلب را نشان می‌دادند. در این جا برای بررسی این مسئله ابتدا از مثال‌های (۹۶) و (۹۷) استفاده می‌کنیم:

(۹۶) از سرم دود بلند می‌شه. ← انسان ماشین است

(۹۷) یک هفته است ماشین گوشه حیاط خوابیده. ← ماشین انسان است

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، ما با دو استعاره مفهومی متفاوت یعنی *انسان/ماشین است* و *ماشین/انسان است* سروکار داریم. حال، می‌خواهیم ببینیم که آیا در هر دو این استعاره‌ها ما با حوزه‌های مبدأ و مقصد یکسانی روبه‌روئیم و در واقع نگاشت به شکل یکسانی رخ می‌دهد یا این که طبق باور معنی‌شناسان شناختی،

نوع نگاشت در این استعاره‌ها با هم تفاوت دارد. به عبارت دیگر، می‌خواهیم ببینیم آیا نگاشت به شکل یکسویه عمل می‌کند یا از عملکردی دوسویه برخوردار است.

در جمله (۹۶)، *انسان* به‌عنوان حوزه مقصد و *ماشین* به‌عنوان حوزه مبدأ انتخاب شده‌اند. در جریان شکل‌گیری استعاره مفهومی، برخی نقش‌های حوزه مبدأ بر حوزه مقصد نگاشت می‌شوند. در مورد استعاره مفهومی *انسان ماشین* است، «دود کردن» به‌عنوان یکی از نقش‌های مطرح در حوزه *ماشین* بر حوزه *انسان* نگاشت یافته است. «دود کردن» به عملکرد فنی ماشین مربوط می‌شود. به باور معنی‌شناسان شناختی، ما از این «دود کردن» موتور ماشین استفاده می‌کنیم تا بتوانیم به شکل ملموس‌تری نشان دهیم که عملکرد مغز انسان چگونه دچار اختلال می‌شود. در چنین شرایطی، این رابطه نمی‌تواند حالت عکس داشته باشد. یعنی به اعتقاد آنها نمی‌توان شرایطی را متصور شد که در آن، یکی از نقش‌های عملکرد انسان به حوزه ماشین نگاشت پیدا کند، اما شکل‌گیری استعاره مفهومی *ماشین/انسان* است در زبان فارسی می‌تواند خلاف این ادعا را ثابت کند؛ این همان چیزی است که در جمله (۹۷) نشان داده شده است. در این نمونه، «خوابیدن» به‌عنوان یکی از عملکردهای انسان به حوزه *ماشین* نگاشت یافته است. بنابراین، چنین به‌نظر می‌رسد که این رابطه دوسویه است. جملات (۹۸) و (۹۹) را در نظر بگیرید:

(۹۸) توی دعوی دیروز، ساسان ترمز بریده بود. ← *انسان ماشین* است

(۹۹) این ماشین مصرف‌اش خیلی بالاست، لعنتی بنزین خوره. ← *ماشین انسان* است

فرایند نگاشت را در مورد دو استعاره مفهومی *انسان ماشین* است و *ماشین انسان* است بار دیگر می‌توان در این دو جمله ملاحظه کرد. در هر دو این موارد نقش‌های

مربوط به عملکرد انسان و ماشین نگاشت شده‌اند. «ترمز بریدن» و «خوردن» هر دو به نوعی عملکرد به حساب می‌آیند که هم در مورد انسان و هم در مورد ماشین امکان طرح می‌یابند. بنابراین، چنین رابطه‌ای نمی‌تواند یکسویه در نظر گرفته شود. این شرایط را در مثال‌های (۱۰۰) و (۱۰۱) نیز می‌توان ملاحظه کرد:

(۱۰۰) انگار واشر سرسیلندر سوزوندی‌ها! کوتاه بیا حالا! ← انسان ماشین است  
(۱۰۱) هرچی می‌ریزم توی شکم این ماشین پُر نمی‌شه. ← ماشین انسان است

در نمونه‌های (۱۰۰) و (۱۰۱) نیز شاهد نگاشت نقش‌هایی از حوزه مبدأ به مقصد هستیم که کاملاً یکسان‌اند؛ به این معنی که یکی از اجزای تشکیل‌دهنده ماشین در مورد انسان به کار رفته و یکی از اعضای بدن انسان نیز در ارتباط با ماشین استفاده شده است. به این ترتیب، می‌توان ملاحظه کرد که این رابطه کاملاً دوسویه رخ داده است.

استعاره خشم گرما/ است نمونه دیگری است که از زبان فارسی می‌توان به دست داد و بارها از سوی معنی‌شناسان شناختی مطرح شده است. این استعاره از منظر معنی‌شناسان شناختی یکسویه است، اما در زبان فارسی استعاره مفهومی گرما خشم/ است نیز امکان طرح می‌یابد و نشان‌دهنده دوسویه بودن این نگاشت است:

خشم گرما است

(۱۰۲) رئیس دیروز حسابی جوش آورده بود.

گرما خشم است

(۱۰۳) این تابستان پوست از سرمان کند.

(۱۰۴) این لحاف رو بنداز کنار، خفه‌ام کرد.

(۱۰۵) این پالتوی پشمی، ذّله‌اش کرده.



(۱۰۶) پنجره رو باز کن، این گرما ما رو سوزوند.

به همین ترتیب می‌توان نمونه‌های متعدد دیگری از زبان فارسی نیز ارائه کرد:

(۱۰۷) یه کلاغ توی اداره‌مون هست، جرأت نداریم حرف بزنیم. ← از سان حیوان

است

(۱۰۸) اسب هومن خیلی نجیبه. ← حیوان انسان است

(۱۰۹) ماشالا خانواده عروس خیلی ریشه‌دارند. ← انسان گیاه است

(۱۱۰) این آفتابگردون‌ها صبح‌ها صورت‌شون رو به آفتابه. ← گیاه انسان است

(۱۱۱) از صندلی ریاست افتاد پایین، شد کارمند جزء. ← شکست پایین است

(۱۱۲) ما دیگه دست‌مون به دامن‌اش نمی‌رسه. ← پایین شکست است

(۱۱۳) زندگی‌اش پُر از استرسه. ← زندگی ظرف است

(۱۱۴) این بشقاب‌های جهیزیه‌ام است، دیگه عمرشون تموم شده. ← ظرف زندگی

است

(۱۱۵) با این حرف‌ها و قتم رو هدر دادی. ← زمان پول است

(۱۱۶) این ثروت هم با تو می‌گذره. ← پول زمان است

(۱۱۷) توی این رابطه عاشقانه به دوراهی رسیدیم. ← عشق سفر است

(۱۱۸) برای رفتن به پاریس لحظه‌شماری می‌کنم. ← سفر عشق است

(۱۱۹) مُخم هنگ کرد. ← ذهن شیء هوشمند است

(۱۲۰) موبایلم سخته کرده فعلاً کار نمی‌کنه. ← شیء هوشمند ذهن است

(۱۲۱) افتاد چی گفتم بهت؟ ← ذهن دستگاه است

(۱۲۲) لباسشویی مون گیج شده، داره دوباره آبکشی می‌کنه. ← دستگاه ذهن است

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، با توجه به نمونه‌هایی از این دست می‌توان ادعا کرد که در زبان فارسی می‌توان حوزه‌های مبدأ و مقصد را جابه‌جا کرد و قرار نیست

که نگاشت یکسویه باشد، بلکه به شکلی دوسویه عمل می‌کند و سبب شکل‌گیری ساخت‌هایی می‌شود که از منظر معنی‌شناسان شناختی، استعاره‌های زبانی‌اند.

### ۵. نتیجه‌گیری

استعاره به‌مثابه یکی از پدیده‌های معنایی از دیرباز همواره مورد توجه متخصصان فن بلاغت و معنی‌شناسان مختلف بوده است. این پدیده معنایی که برحسب سنت به‌مثابه رابطه زبانی «الف ب است» و برحسب مشابهت معرفی و بررسی می‌شد، در چهارچوب معنی‌شناسی شناختی به شکلی متفاوت و به عنوان رابطه مفهومی «الف ب است» و بر مبنای نگاشت نقش‌های مفهومی حوزه مبدأ بر حوزه مقصد تبیین می‌شود. در چنین شرایطی، ساختی به نام استعاره مفهومی شکل می‌گیرد که در صورت بازنمایی زبانی، استعاره زبانی نامیده می‌شود. معنی‌شناسان شناختی معتقدند که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های نگاشت در شکل‌گیری استعاره‌های مفهومی، یکسویه بودن آن است که بر این اساس، نگاشت همواره از حوزه مبدأ بر حوزه مقصد اعمال می‌شود و عکس این رابطه هیچ‌گاه رخ نمی‌دهد. نویسنده مقاله حاضر با بررسی نمونه‌های متعددی از فارسی گفتاری نشان می‌دهد که نمی‌توان به چنین ویژگی‌ای در استعاره‌های مفهومی قائل شد. به عبارت دیگر، مثال‌های گوناگونی در زبان فارسی نشان می‌دهند که ساخت استعاره‌های مفهومی در این زبان برحسب نگاشت حوزه مقصد بر مبدأ نیز شکل می‌گیرند. نوشته حاضر دو نکته عمده را به دست می‌دهد؛ نخست این که چنین به نظر می‌رسد که هیچ معیار و محدودیت خاصی برای تعداد و شیوه شکل‌گیری استعاره‌های مفهومی در زبان وجود ندارد و سخنگویان زبان برحسب تجربیات و سلايق شخصی می‌توانند همواره به تعداد این استعاره‌های مفهومی بیافزایند؛ و دوم این که نگاشت در شکل‌گیری استعاره‌های مفهومی در زبان فارسی کاملاً دوسویه عمل می‌کند. به این ترتیب،

تحلیل استعاره‌های مفهومی در چهارچوب معنی‌شناسی شناختی بر پایه یکسویگی عملکرد استعاره‌ها کارآمد نمی‌نماید.

### منابع

- افراشی، آریتا؛ تورج، حسامی و بئاتریس کریستینا، سالاس. (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی استعاره‌های مفهومی جهت‌ی در اسپانیایی و فارسی». *جستارهای زبانی*. ۴/۳: ۱-۲۳.
- چاوشی، مهسا. (۱۳۹۰). *کارکرد استعاره در ستوری در زبان علم*. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- شریعتمداری، میلاد. (۱۳۹۶). *بررسی افعال استعاری در مفهوم‌سازی طبق نظریه استعاره مفهومی: رویکردی شناختی*. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- صدری، نیره. (۱۳۸۵). *بررسی استعاره در ادبیات فارسی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی*. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- صفوی، کورش. (۱۳۹۶). «استعاره». *نوشته‌های پراکنده*. دفتر پنجم: زبان‌شناسی و درک انسان. تهران: علمی.
- گلفام، ارسلان و غلامرضا، محی‌الدین قمشه‌ای. (۱۳۹۱). «تصویرگونگی دوگان‌ساخت‌ها در زبان فارسی: طبقه‌بندی معنایی». *جستارهای زبانی*. ۱/۳: ۱۵۳-۱۷۲.
- ویسی حصار، رحمان و منوچهر، توانگر. (۱۳۹۳). «استعاره و فرهنگ: رویکردی شناختی به دو ترجمه رباعیات خیام». *جستارهای زبانی*. ۴/۵: ۱۹۷-۲۱۸.
- یگانه، فاطمه و آریتا، افراشی. (۱۳۹۵). «استعاره‌های جهت‌ی در قرآن با رویکرد شناختی». *جستارهای زبانی*. ۵/۷: ۱۹۳-۲۱۶.

Evans, V. and Green, M. (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.

Evans, V. (2009). *How Words Mean: Lexical Concepts, Cognitive Models, and Meaning Construction*. Oxford: Oxford University Press.

Fauconnier, G. and Turner, M. (2002). *The Way We Think*. New York: Basic Books.

- Grady, J. E. (1997). *Foundation of Meaning: Primary metaphors and Primary Scenes*. Berkeley, CA: University of California.
- Grady, J. E. and Oakley, T. and S. Coulson (1999). "Blending and Metaphor". In *Metaphor in Cognitive Linguistics*, G. Steen & R. Gibbs (eds.). Philadelphia: John Benjamins. 101-125.
- Kövecses, Z. (2006). *Language, Mind, and Culture; A Practical Introduction*. Oxford & New York: Oxford University Press.
- Lakoff, G. (1990). "The invariance hypothesis. Is abstract reason based on image schemas?" *Cognitive Linguistics*, 1/1. 39-74.
- Lakoff, G. (1993). "The contemporary theory of metaphor". In Andrew Ortony (ed.). *Metaphor and Thought*. New York: Cambridge University Press. 202-251.
- Lakoff, G. (1996). *Moral Politics*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Lakoff, G. and Johnson, M. (1980). *Metaphors We Live By*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, G. and Turner, M. (1989). *More than Cool Reason; A Field Guide to Poetic Metaphor*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Langaker, Ronald ([1991] 2002). *Concept, Image, Symbol: The Cognitive Basis of Grammar*. 2nd edition, Berlin: Mouton de Gruyter.
- Musolff, A. (2006). "Metaphor scenarios in public discourse", *Metaphor and Symbol*. 21/1. 23-38.
- Musolff, A. (2016). *Political Metaphor Analysis: Discourse and Scenarios*. London & New York: Bloomsbury Academic.
- Richards, I. A. (1936). *The Philosophy of Rhetoric*. Oxford: Oxford University Press.
- Steen, G. (1994). *Understanding Metaphor in Literature*. Harlow: Longman.
- Talmy, L. (2000). *Toward a Cognitive Semantics* (2 volumes). Cambridge, MA: MIT Press.